

جایگاه مطالعات جغرافیایی در آراء تفسیری علامه طباطبائی^(ره)

طاهره سادات طباطبائی امین*

استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم واحد تهران

حسین افسردیر**

دانشجوی دکترای علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۱۴)

چکیده

تفسیر المیزان اثر علامه طباطبائی یکی از تفاسیر جامع شیعه در دوران معاصر می‌باشد. با توجه به معاصر بودن این تفسیر، مسأله این است که آیا ایشان به علوم نوین از جمله علم جغرافیا در تفسیر آیات توجه کرده‌اند یا خیر؟ از آنجا که خداوند در بسیاری از آیات قرآن از پدیده‌های طبیعی مثل زمین، آسمان، باد، باران، ابر و ... نام برده، فهم پاره‌ای از این آیات نیازمند دانستن علم جغرافیا می‌باشد. علامه طباطبائی در موارد متعددی از این دانش ذیل برخی آیات برای روشن شدن معنای آیات کمک گرفته است و در تفسیر آیات بی‌شماری از قرآن کریم، از علم جغرافیا مدد جسته است. ایشان گاه در شاخه جغرافیای طبیعی (مباحثی چون؛ قبله‌یابی، شب و روز، زمین‌شناسی و ...) و گاه در شاخه جغرافیای تاریخی (ذوالقرنین، سرزمین مقدس، ویژگی سرزمین قوم عاد، وضعیت جغرافیایی غار اصحاب کهف) وارد این حوزه علمی شده است.

واژگان کلیدی: قرآن، جغرافیای طبیعی، جغرافیای تاریخی، تفسیر المیزان، علامه طباطبائی.

* E-mail: tabatabaei.amin@gmail.com (نویسنده مسئول)

** E-mail: h.afsardyr@ut.ac.ir

مقدمه

تفسیرنگاری مسیری طولانی و پرفراز و نشیب را پشت سر گذاشته است. پرسش‌های تفسیری در عهد رسالت اندک بود. تفسیر در دوره معاصر وارد مرحله نوینی شده است و از حیث کمیّت و کیفیت دستخوش تحوّل عظیم شده است. پرداختن به مباحث سیاسی، اجتماعی و علمی در تفسیر این دوره، امری نوظهور است که هیچ گاه با این شدت و وسعت جلوه‌گر نشده است (ر.ک؛ نفیسی، ۱۳۷۹: ۱۵-۱۶). *المیزان فی تفسیر القرآن* اثر علامه طباطبائی، مهم‌ترین تفسیر شیعی در دوره معاصر است. تسلّط مؤلف آن بر قرآن، فقه، اصول، فلسفه و حدیث، آن را از تفاسیر دیگر ممتاز ساخته است (ر.ک؛ همان: ۱۱۸). می‌توان گفت علامه طباطبائی مهم‌ترین روش‌ها و گرایش‌های تفسیری را در تفسیر خود جای داده است، اما روش غالب این تفسیر، تفسیر قرآن به قرآن است (ر.ک؛ علوی مهر، ۱۳۸۴: ۳۷۲). جدا از روش بدیع این تفسیر، از نظر قوّت علمی، تحلیل و استدلال‌های معقول و منطبق با موازین علمی و تنوع مطالب نیز در نوع خود بی‌نظیر است (ر.ک؛ ۳۶۹). علامه طباطبائی در مواردی که یافته‌های علم با ظاهر آیات قرآن هماهنگ باشد، از آنها در تبیین مراد و مفهوم آیه استفاده می‌کند (ر.ک؛ نفیسی، ۱۳۷۹: ۱۹۸). تفسیر *المیزان* در فضایی که حوزه‌ها و مفسران شیعی، متأثر از روش برخی اهل سنت به علم‌گرایی و عرفان‌زدگی روی آورده بودند، این تفسیر افق روشنی در این فضا باز نمود (ر.ک؛ احمدی، ۱۳۸۱: ۳۰۷).

امروزه علم جغرافیا به عنوان تنها دانشی که به خصوصیت‌های مکانی و رابطه انسان با محیط زندگی وی می‌پردازد، به دلیل میان‌رشته‌ای بودنش مورد توجه اهل تحقیق و پژوهشگران علوم مختلف قرار گرفته است. جغرافیا به دو رشته طبیعی و انسانی تقسیم شده است. ناگفته نماند که جغرافیای تاریخی خود به اعتباری شامل همه شاخه‌های جغرافیا در گذشته می‌باشد (ر.ک؛ احمدیان، ۱۳۷۶: ۳۲۴). اگرچه موضوع و محتوای جغرافیای تاریخی (*Historical Geography*) قدمت پیدایش انسان را در سطح کره زمین دارد، ولی اصطلاح و عنوان آن نسبت به سایر عنوان‌های رشته‌های فعلی جغرافیا عنوانی تازه تلقی شده است (ر.ک؛ همان: ۳۲۵). جغرافیای

تاریخی عبارت است از مطالعهٔ جغرافیای یک مکان، سرزمین یا ناحیه در دورهٔ خاصی از تاریخ گذشته (ر.ک؛ Encyclopedia Britannica, 1961, Vol. 5: P: 61).

با توجه به مطالب فوق، چند مسأله مطرح می‌شود:

- ۱- علامه طباطبائی دربارهٔ عوامل جغرافیایی قصص قرآن چه دیدگاهی دارد؟
 - ۲- میزان استفادهٔ علامه طباطبائی از مطالب علم جغرافیا چه مقدار است؟
 - ۳- آیا ایشان برای استفاده از مطالب علم جغرافیا، شرایطی نیز در نظر گرفته‌اند؟
- در جستار حاضر به روش توصیفی - تحلیلی به بررسی این مسائل پرداخته می‌شود.

۱- رویکرد قرآن به عوامل جغرافیایی قصص از منظر دانشمندان

برخی پژوهشگران بر این باورند از آنجا که ذکر ویژگی‌های مکانی در قصص، نقش مؤثری در هدایت ندارد، لذا مورد توجه قرآن نبوده است. در مقابل، برخی نیز عوامل جغرافیایی را حایز اهمیت یافته، با ارایهٔ شواهد، آن را مورد توجه خاص قرآن می‌دانند. اینجا به اختصار این دو دیدگاه بررسی و نقد می‌شود.

۱-۱) عدم توجه قرآن به عنصر مکان و عوامل جغرافیایی در قصص

خلف‌الله معتقد است که بیهوده بودن ذکر عوامل جغرافیایی در داستان و بی‌تأثیر بودن آنها در هدایت و تربیت مخاطبان، باعث شده که قرآن توجهی به مکان قصص نداشته باشد. او با ذکر مثال‌هایی از قصه‌های قرآن به این امر می‌پردازد که چون شیوهٔ داستان‌سرایی قرآن کریم با شیوهٔ تاریخ‌نگاری متفاوت است و از آنجا که هنرمند برای رسیدن به اهداف خاص خود هرگز مقید به ذکر وقایع حقیقی نیست (به دلیل وجود نوعی آزادی هنری ادبی در ادبیات داستان‌نویسی)، پس قصص قرآن نیز غیرواقعی است و با یک آزادی هنری ادبی جهت اغراض هدایتی بیان شده است (ر.ک؛ خلف‌الله، ۱۹۹۹م: ۷۶-۸۱). سپس برای تثبیت سخن خویش شش ویژگی داستان‌های قرآنی را با مثال‌هایی ذکر می‌کند. ویژگی اول را چنین بیان می‌کند: «قرآن بسیاری از مقومات تاریخ، از جمله زمان، مکان و گاهی حتی قهرمانان داستان را مهمل گذاشته است و آنها را ذکر نکرده است. در

قرآن یک داستان هم یافت نمی‌شود که به زمان اهمیت داده باشد. اما مکان جز در موارد اندک و پراکنده که قرآن توجه مخاطب را بدان جلب نمی‌کند، تقریباً مورد اهمال تام قرار گرفته است. در برخی داستان‌ها حتی اشخاص نیز ذکر نشده‌اند، مگر معدود جاهایی که شناخت اشخاص نقشی در عبرت‌گیری داشته باشد» (همان: ۸۱).

در تحلیل و بررسی دیدگاه خلف‌الله باید گفت این سخن که «در هیچ قصه قرآنی به زمان توجه نشده»، جای تأمل دارد؛ زیرا اگر مراد عدم ذکر قید زمان باشد، به واسطه آیات شریفه‌ای که مدت خواب اصحاب کهف را ۳۰۹ سال، مدت رسالت حضرت نوح را ۹۵۰ سال، مدت سرگردانی قوم موسی را ۴۰ سال تعریف کرده است و ...، نقض می‌گردد. همچنین اگر مراد ایشان تعیین نکردن تاریخ وقوع حوادث در قصص است، احتمالاً بتوان این نظر را تا حدی پذیرفت، هر چند نقض‌هایی به آن وارد است. اگرچه تاریخ وقوع حوادث قرآنی به صراحت ذکر نشده، اما به شکل نیمه‌روشن در موارد بسیاری یافت می‌گردد. اشاره غیرمستقیم و نیمه‌روشن آیات به زمان تحقق نخستین وعده هلاک بنی‌اسرائیل که اهل علو، استعلاء و فساد بودند، در آیه ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهِمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ...﴾ (الإسراء/۵)، نمونه‌ای از توجه قرآن به ذکر زمان در قصص است که مربوط به زمان فتح بیت‌المقدس در قرن اول هجری است (ر.ک؛ کورانی، ۱۳۸۸: ۷۱).

۱-۲) اهمیت عنصر مکان و عوامل جغرافیایی در قصص قرآنی

این دیدگاه در لابه‌لای سطور نوشته‌های بسیاری از محققان، هواداران بیشتری یافته است. رشیدرضا، علامه طباطبائی، ابن‌عاشور، محمد صادقی تهرانی، عبدالعزیز کامل، مکارم شیرازی، و بی‌آزار شیرازی از آن جمله هستند. برخی از اینان معتقدند که قرآن کریم اهمیت خاصی به ویژگی‌های مکانی قصص داده است و بی‌فایده بودن ذکر عوامل جغرافیایی در داستان‌ها را ضمناً یا صراحتاً انکار می‌نمایند. حتی می‌توان گفت آیات دیگری غیر از قصص نیز درگیر جغرافیاست. از نظر مؤلف تفسیر نمونه، نخستین موضوعی که توجه مسلمانان را به علم جغرافیا جلب نمود، قبله بوده است (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۹۵). گرچه مسائل فقهی توجه مسلمانان را به این مسائل جلب نمود، اما می‌توان آنان را نخستین کسانی دانست که به مبانی و اصول علم جغرافیا

رویگرد جدی داشته‌اند. بر همین اساس، برخی تفاسیر معاصر، ذیل آیات قبله در سوره بقره به مباحث جغرافیایی اشاره کرده‌اند؛ از جمله *المیزان* که بحث مستقل نسبتاً مفصل علمی - جغرافیایی در زمینه محور مغناطیسی زمین و ارتباط آن با دو قطب زمین و ارتباط این دو با کعبه و قبله را به میان آورده است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۳۳۷).

از آنجا که مطالعات باستان‌شناسی منجر به کشف فسیل کشتی حضرت نوح در کوه‌های آرات شده است، صاحب تفسیر *الفرقان* موقعیت جغرافیایی و سوق الجیشی آرات را که در نزدیکی ایران، ترکیه و شوروی امروزی واقع شده، عامل مهمی در لنگر انداختن این کشتی در آن طول و عرض جغرافیایی می‌داند (ر.ک؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ج ۱۴: ۳۲۰). صاحب تفسیر *مِن هُدَى الْقُرْآن* نیز ویژگی‌های جغرافیایی محل سکونت قوم لوط را که سر راه کاروان‌های تجاری زندگی می‌کردند، در ارتکاب آن فحشاء خاص، تأثیرگذار می‌داند (ر.ک؛ مدرسی، ۱۴۱۹ق، ج ۵: ۴۷۶).

این اشارات ضمنی به شاخه‌های پراکنده علم جغرافیا در تفاسیر، گویای اهمیت این رشته علمی از دیدگاه قرآن است. برخی نیز صراحتاً در باب توجه قرآن به ویژگی‌های مکانی قصص اشاره کرده‌اند. به طور مثال رشیدرضا، تحت عنوان «مَزَايَا قِصَصِ الْقُرْآنِ فِي إِعْجَازِهَا الْعِلْمِيَّةِ» ده مورد از مزایای داستان‌ها در زمینه اعجاز علمی آن ذکر می‌کند که مورد پنجم تلویحاً و مورد هشتم تصریحاً توجه خواننده را به واقعی بودن قصص قرآنی جلب نموده است (ر.ک؛ رشیدرضا، ۱۹۹۰م، ج ۱۲: ۳۷-۳۵).

طبق این دیدگاه که اخیراً در مقاله‌ای با ادله و شواهد فراوان نیز تبیین شده، قرآن کریم به ویژگی‌های مکانی قصص توجه داشته است و آنها را به سه شکل روشن، نیمه‌روشن و مبهم ذکر کرده است و عوامل تربیتی، هدایتی، حتی اعجازی نیز در عدم تصریح عنصر مکانی قصص مؤثر بوده است. قرآن کریم در بطون خویش لایه‌های پنهانی دارد که هر لایه آن در گذر زمان از سوی مخاطبان نسل‌های پیاپی کشف شده و خواهد شد و این خود جنبه‌ای از اعجاز ابدی را در بر دارد که در زمینه‌های زیادی از جمله عوامل مکانی و جغرافیایی قصص قرآن صادق است. علل ابهام نسبی یا کلی عوامل جغرافیایی در قصص قرآنی، عبارتند از: ناشناخته بودن رشته علمی جغرافیا برای مخاطب اولیه، احتیاج مخاطب هزاره بعد به کشف جنبه‌های جدید اعجاز علمی، عدم ضرورت

تصریح به دلیل روشن شدن ابهام‌ها با مطالعه منابع دیگر، اعجاز بیانی در صنعت ایجاز و ارجاع مخاطبان به اهل بیت علیهم‌السلام (ر.ک؛ طباطبائی امین، ۱۳۹۱: ۸۳-۸۲).

بعد از ذکر دیدگاه‌های پیرامون رویکرد قرآن نسبت به عوامل جغرافیایی، اینک جهت تقریر دیدگاه علامه طباطبائی به طور خاص، در این زمینه به ارایه نمونه‌هایی از تفسیر ایشان پرداخته می‌شود.

۲- معیارهای علامه طباطبائی در استفاده از مباحث علم جغرافی

علامه طباطبائی معیارهایی را برای استفاده از مطالب علمی در ذیل آیات در نظر می‌گیرد. استفاده علامه از این معیارها گاهی منجر به اثبات مطالب علمی ذیل آیات می‌شود و گاهی نیز منجر به رد آن مطالب می‌شود. برخی از این معیارها در کلام علامه صریح است و برخی دیگر صریح نیست و از مجموع مطالب ایشان ذیل آیه برداشت می‌شود. در زیر به این معیارها اشاره می‌شود:

۲-۱) هماهنگی مطالب علمی با سیاق آیات

یکی از اصول عقلانی محاوره که در همه زبان‌ها رایج است، این است که به سیاق و اثر آن در معنای واژه‌ها توجه شود. سیاق به معنای ساختاری کلی است که بر مجموعه‌ای از کلمات، جملات و یا آیات سایه می‌افکند و بر معنای آنها اثر می‌گذارد (ر.ک؛ رجبی، ۱۳۸۳: ۹۳-۹۲). از همین رو، علامه رحمه الله در تفسیر آیه به آیه، به سیاق آیات توجه بسیار داشته‌اند (ر.ک؛ علی مهر، ۱۳۸۴: ۳۷۵). علامه در مواردی که مطالب علمی هماهنگ با سیاق آیات نیستند، آنها را نمی‌پذیرد و در مقابل، نظری را که هماهنگی با سیاق دارد، ترجیح می‌دهند. به طور مثال ایشان ذیل آیه ﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ...﴾ (النمل / ۸۸) دو قول نقل می‌کند. در قول اول، آیه را حمل بر حرکت جوهری می‌کند که در این صورت، تمام موجودات با جوهره ذات آنها به سوی غایت وجود خود در حرکت هستند. این همان معنای حشر و رجوع به خدای سبحان است. علامه در ادامه می‌گوید که این معنا از نظر اشاره‌ای که در جمله «تَحْسَبُهَا جَامِدَةً» هست، به اینکه

همین امروز که قیامتی به پا نشده، متحرک هستند، مناسب‌ترین معنا است، چون نمی‌شود روز قیامت را هم برای جامد دیدن کوه‌ها ظرف گرفت و هم برای حرکت آنها چون ابر. از طرف دیگر، علامه قول دوم را حمل آیه بر حرکت انتقالی زمین ذکر می‌کند، اما می‌گوید: «این معنا از نظر آیه - فی نفسها - معنای خوبی است، جز اینکه دو تا اشکال متوجه آن می‌شود، اول اینکه بنا بر این معنا، آیه شریفه از ماقبل و مابعد خود بریده و غیرمربوط می‌شود، چون هم ماقبل آن و هم مابعدش راجع به قیامت بود، دوم اینکه با این بریدگی، اتصال جمله «إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ» به ماقبل خود نیز به هم می‌خورد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۵: ۴۰۳-۴۰۲). علامه در جای دیگر نظری که می‌گوید منظور از «أرض» در آیه «وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّكُمْ تَطْوُوهَا» (الأحزاب / ۲۷) هر زمینی است که تا روز قیامت به دست مسلمانان فتح شود و یا خصوص زمین مکه یا زمین روم و فارس است را به دلیل عدم هماهنگی با سیاق آیات نمی‌پذیرد (ر.ک؛ همان، ج ۱۶: ۲۹۱).

۲-۲) هماهنگی مطالب علمی با معنای لغوی کلمات قرآن

علامه ذیل آیه «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (یس / ۳۸) می‌گوید: «اینکه برخی جریان خورشید را بر حرکت وضعی خورشید به دور مرکز خود حمل کرده‌اند، درست نیست، چون خلاف ظاهر جریان است؛ زیرا «جریان» دلالت بر انتقال از مکانی به مکانی دیگر دارد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷: ۸۹). در واقع، علامه معنای لغوی «جریان» را انتقال از مکانی به مکان دیگر گرفته است. از همین رو می‌گوید: «مراد از «تجری» در جمله «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا» اشاره به احوالی مانند حرکت روزانه، فصلی و سالیانه خورشید است که نسبت به ما دارد و حسنّ ما از ظاهر این کُره احساس می‌کند (ر.ک؛ همان: ۹۰).

۲-۳) هماهنگی مطالب علمی با ظاهر آیه

در صورتی که یک لفظ دارای دو معنا، ولی یکی از این معانی راجح باشد، به این معنای راجح، ظاهر می‌گویند (ر.ک؛ سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۵۹۸). علامه ذیل آیه «تَوَلَّجَ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ

وَتَوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ...» (آل عمران / ۲۷)، پیرامون اختلاف طول شب و روز می‌نویسد: «با توجه به ظاهر آیه، مراد از داخل کردن شب در روز و داخل کردن روز در شب، همان اختلافی است که خود از وضع شب و روز و بلندی و کوتاهی آن به حسب اختلاف عرض جغرافیایی شهرها و اختلاف میل خورشید می‌بینیم» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳: ۱۳۵). همچنین علامه ذیل آیه «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» (الأنبياء / ۳۳) می‌گوید: «از ظاهر آیه به خوبی بر می‌آید که این آیه می‌خواهد برای هر یک از شب و روز و نیز برای هر یک از آفتاب و ماه، فلک اثبات کند و بنا بر این، قهراً باید مراد از فلک، مدار هر یک از آنها باشد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴: ۲۸۰). همچنین وی ذیل آیه «إِزْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ» (الفجر / ۷-۸) می‌گوید: «ظاهر دو آیه مورد بحث این است که «إِزْم» نام شهری برای قوم عاد بوده است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰: ۲۸۰).

۲-۴) هماهنگی مطالب علمی با معنای کنایی یا صریح آیه

علامه، ذیل آیه «وَكَايْنٍ مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ» (یوسف / ۱۰۵) می‌نویسد: «اگر عبارت «يَمُرُّونَ عَلَيْهَا» را حمل بر تصریح (و مرور معمولی) کنیم، نه کنایه از دیدن و اعراض کردن، در این صورت، جمله مذکور از ادله فرضیه هیأت جدید خواهد شد که می‌گوید: زمین دارای حرکت وضعی و انتقالی است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱: ۲۷۵).

۲-۵) توجه به اختلاف قرائت در استفاده از مطالب علمی

علامه ذیل آیه ۸۶ سوره کهف می‌نویسد: «جمله «فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ» به صورت «عَيْنٍ حَامِيَةٍ» یعنی حاره (گرم) نیز قرائت شده است که در این صورت دربای حار منطبق می‌شود با قسمت استوایی اقیانوس کبیر که مجاور آفریقا است (ر.ک؛ همان، ج ۱۳: ۳۶۱).

۲-۶) استفاده از تفسیر قرآن به قرآن در استفاده از مطالب علمی

علامه ذیل آیه ﴿يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ...﴾ (المائدة / ۲۱) می‌نویسد: «در قرآن کریم چیزی وجود ندارد که این کلمه «أرض» را تفسیر کند و به ما بفهماند چرا آن سرزمین مقدس است. آنچه که ممکن است در این باب مورد استفاده قرار گیرد، آیه شریفه ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ...﴾ (الإسراء / ۱) و آیه شریفه ﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا﴾ (الأعراف / ۱۳۷) است که هر دو آیه پیرامون مسجد اقصی است و آن را سرزمین مبارک معرفی کرده است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۵: ۲۸۸).

علامه در جای دیگر می‌گوید: «مقصود از زمینی که مأمور شدند در آنجا سکونت کنند، سرزمینی مقدس است که به حکم آیه شریفه ﴿يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ...﴾ (المائدة / ۲۱) و آیات دیگر، خداوند برای آنان مقدر فرموده بود. هم‌چنان که از سیاق برمی‌آید که مراد از کلمه «أرض» در آیه قبل، مطلق روی زمین و یا خصوص سرزمین مصر می‌باشد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳: ۲۱۹). این در حالی است که در تفاسیر پیشینیان، «أرض مقدس» را بیت المقدس، دمشق، فلسطین و قسمتی از اردن، شام، سرزمین طور و اطراف آن دانسته‌اند (ر.ک؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴: ۲۷۶).

۳- مطالعات جغرافیایی در تفسیر المیزان

علامه طباطبائی در تفسیر آیاتی از قرآن که مربوط به عوامل جغرافیایی بوده، توضیحات خاص داده است. این مطالب گاهی مستقیماً در تفسیر آیه آمده است و گاهی نیز بعد از اتمام تفسیر به صورت جداگانه به عنوان بحث علمی و ... ذکر گردیده است. از آنجا که علم جغرافیا به دو شاخه اصلی (جغرافیای طبیعی و جغرافیای تاریخی) تقسیم می‌شود، بر این اساس، اینجا تفسیرهای پراکنده علامه با رویکرد جغرافیایی در دو بخش مجزا، یکی با عنوان جغرافیای طبیعی و دیگری ذیل عنوان جغرافیای تاریخی آورده می‌شود.

۳-۱) جغرافیای طبیعی

جغرافیای طبیعی به مطالعه سطح زمین از لحاظ ترکیب و پدیده‌های ریخت‌شناسی آن، آب و هوا، پوشش گیاهی، زندگی جانوری و نیز گستره آب دریاها و اقیانوس‌ها می‌پردازد (ر.ک؛ جودة حسنین، بی‌تا: ۳۳۳). در واقع، جغرافیای طبیعی چیزی است که رابطه انسان با پدیده‌های سطح زمین و شرایط آب و هوایی، گیاهی، حیوانی، خاک و غیره را نیز مطالعه می‌کند که به چهار شاخه به شرح زیر تقسیم می‌شود:

الف) ژئومورفولوژی (Geomorphology)

این شاخه به مطالعه پدیده‌های سطح زمین همراه با مطالعه شیوه‌های پیدایش آنها می‌پردازد. این شاخه تطوری را که بر این پدیده‌ها گذشته، همراه با دلایل پیدایش و نیز تفسیر آنها جستجو می‌کند.

ب) اقلیم‌شناسی (Climatology)

این شاخه به مطالعه حالات جو به طور کلی و نیز عناصر آب و هوایی از قبیل گرما، فشار، باد و باران می‌پردازد.

ج) جغرافیای حیاتی (Biogeography)

این شاخه به مطالعات موجودات زنده از قبیل گیاهان یا حیوان و نحوه پراکندگی آنها روی سطح زمین می‌پردازد. این شاخه خود به جغرافیای گیاهی و جغرافیای حیوانی تقسیم می‌شود.

د) اقیانوس‌شناسی (Oceanography)

این شاخه به مطالعه پراکندگی دریاها و اقیانوس‌های روی سطح زمین و رابطه بین خشکی و آب و تطوری آن می‌پردازد. این شاخه می‌کوشد که پیدایش دریاها و اقیانوس‌ها را نیز جستجو کند و نیز خصایص طبیعی آب دریاها و اقیانوس‌ها را از لحاظ شوری و جریان‌های دریایی مورد مطالعه قرار می‌دهد. این شاخه تأثیر دریاها در آب و هوای قاره‌ها و نیز اثر دریاها و اقیانوس‌ها در

فعالیت‌های انسان را نیز مورد مطالعه قرار می‌دهد (ر.ک؛ برای آگاهی بیشتر، ر.ک؛ محمود محمدین، بی تا: ۵۳-۵۵). در زیر به ذکر ۱۱ مورد از مطالعات جغرافیای طبیعی که علامه طباطبائی در تفسیر المیزان به بررسی علمی آنها پرداخته، اشاره می‌شود.

۱-۳-۱) قبله یابی

علامه در پایان تفسیر آیات ۱۴۲ تا ۱۵۱ سوره بقره که مربوط به قبله است، ذیل عنوان بحث علمی، به شیوه یافتن قبله و تاریخچه آن پرداخته است که خلاصه آن در زیر می‌آید: «وجوب انجام برخی اعمال رو به قبله مانند نماز خواندن، ذبح حیوانات و... باعث شده که مسلمانان نیازمند دانستن جهت قبله باشند و آن را در افق خود معین کنند. در ابتدای امر از آنجا که تشخیص قطعی آن برای مردم دور از مکه فراهم نبود، ناگزیر به ظن و گمان و نوعی تخمین اکتفا می‌کردند، ولی رفته رفته این نیاز عمومی، علمای ریاضی دان را وادار کرد تا این حدس و تخمین را قدری به تحقیق و تشخیص عینی نزدیک سازند. آنها برای این کار از جدول‌هایی که در زیج مورد استفاده قرار می‌گیرد، کمک گرفتند تا بدان وسیله عرض هر شهر و طول آن را معین کنند. آنگاه بعد از آنکه عرض شهر خود را از خط استوا معین می‌کردند، آن وقت می‌توانستند بفهمند که از نقطه جنوب آن شهر چند درجه به طرف مغرب منحرف شوند و رو به کدام سمت ایستاده‌اند. آنگاه این حساب را به وسیله دایره هندیه برای تمام افق‌ها و شهرهای مسلمان نشین ترسیم کردند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۳۳۵).

۲-۳-۱) شب و روز

علامه پیرامون اختلاف طول شب و روز، ذیل آیه ﴿وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ (البقره/ ۱۶۴) می‌نویسد: «اختلاف شب و روز همان کوتاه و بلند شدن آن دو می‌باشد. این حالت به خاطر وجود دو عامل طبیعی عارض بر شب و روز پدید می‌آید. عامل اول، حرکت وضعی زمین است که در هر بیست و چهار ساعت، زمین یک دور به دور خودش می‌چرخد. این حرکت موجب پدید آمدن روز و شب می‌شود. عامل دوم، میل سطح دایره استوایی و یا معدّل از سطح مدار ارضی در حرکت انتقالی

شش ماه به سوی شمال و شش ماه به سوی جنوب است. آفتاب هم از نقطه معتدل نسبت به زمین میل پیدا کند و تابش آن به زمین انحراف بیشتری داشته باشد و در نتیجه، فصول چهارگانه به وجود آید و در منطقه استوایی و دو قطب شمال و جنوب و شب و روز یکسان شود، با این تفاوت که در دو قطب شش ماه شب و شش ماه روز باشد؛ یعنی سال یک شبانه روز باشد، در شش ماهی که قطب شمال روز است، قطب جنوب، شب و در شش ماهی که قطب جنوب، روز است، قطب شمال، شب باشد و اما در نقطه استوایی سال تقریباً مشتمل بر سیصد و پنجاه و شش شبانه روز مساوی باشد و در بقیه مناطق شبانه روز بر حسب دوری و نزدیکی به خط استوا و به دو قطب هم از جهت عدد مختلف شود و هم از جهت بلندی و کوتاهی و مشروح این مسائل در علوم مربوط به آن، بیان شده است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۳۹۹-۳۹۸).

علامه ذیل آیه ﴿تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾ (آل عمران / ۲۷) پیرامون اختلاف طول شب و روز می نویسد: «کلمه «تُولِجُ» مضارع از مصدر «ایلاج» است و ایلاج از باب افعال و از مصدر «ولوج» است. ولوج به معنای داخل شدن و در نتیجه، ایلاج به معنای داخل کردن است. به طوری که گفته اند و از ظاهر آیه هم برمی آید، مراد از داخل کردن شب در روز و داخل کردن روز در شب، همان اختلافی است که خود از وضع شب و روز و بلندی و کوتاهی آن به حسب اختلاف عرض جغرافیایی شهرها و اختلاف میل خورشید می بینیم. در حقیقت، این داخل شدن روزهای اول زمستان تا اول تابستان است در شب و داخل شدن شب از اول تابستان، یعنی بلندترین روز سال تا اول پاییز است در روز» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳: ۱۳۵).

صاحب تفسیر المیزان پیرامون شب و روز در سایر سیاره ها ذیل آیه ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ (الأنبياء / ۳۳) می نویسد: «از ظاهر آیه به خوبی برمی آید که این آیه می خواهد برای هر یک از شب و روز و نیز برای هر یک از آفتاب و ماه، فلک اثبات کند و بنابراین، قهراً باید مراد از فلک، مدار هر یک از آنها باشد، ولی با اینکه ظاهر آیه روشن است، مع ذلک باید بگوییم مراد از فلک، اوضاع و احوالی که در جو زمین و آثاری که آنها در زمین می گذارند، می باشد، هر چند که حال اجرام دیگر بر خلاف آنها باشد. پس آیه شریفه تنها برای

زمین اثبات شب و روز می کند و دیگر دلالت ندارد بر اینکه آفتاب، ماه، ثوابت و سیارات شب و روز دارند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴: ۲۸).

۳-۱-۳) سرزمین های رسوبی

در علم ژئولوژی اصطلاح «اراضی رسوبی» به طبقاتی از زمین اطلاق می شود که رسوبات آبهای جاری بر روی زمین آنها را پدید آورده است؛ مانند دره ها، سیل راه ها که پوشیده از شن و ماسه می باشند. علامت رسوبی بودن زمین، انباشته شدن سنگ و ریگ های مدور و گروی بر روی هم است. این سنگ ها در آغاز قطعاتی دنداندار و از هر طرف دارای لبه های تیز بوده که در اثر حرکت در بستر رودخانه ها و اصطکاک با سنگ های اطراف، لبه های تیزش ساییده شده است و گرد و مدور شده اند. این اراضی رسوبی، مختص دره ها نیست، بلکه غالب سرزمین های خاکی نیز از این راه تکون یافته اند؛ یعنی از ته نشین شدن سیل های گل آلود پدید آمده اند. دلیل این معنا هم این است که می بینیم اراضی رسوبی از طبقات مختلفی از ریگ و خاک پوشیده شده اند، در حالی که ترتیب و نظمی در این طبقات به چشم نمی خورد. علت این بی نظمی آن است که اولاً این طبقات در یک زمان درست نشده اند و ثانیاً مسیر سیل ها و آب ها همیشه در یک نقطه نبوده است و شدت جریان نیز همیشه به یک اندازه نبوده است. در زمان های مختلف نیز هم مسیر تغییر می کرده است و هم شدت جریان بوده است. با این بیان، روشن می شود که اراضی رسوبی در زمان های قدیم مجرای سیل های مهیب بوده اند، هر چند که امروز در نقطه بلندی واقع شده باشند و نهر و رودخانه ای از آن عبور نکند. این اراضی که از جریان آب های بسیار زیاد و برخاستن سیل های مهیب در آنها حکایت می کند، در اغلب نقاط زمین و از آن جمله اغلب نقاط ایران از قبیل تهران، قزوین، سمنان، سبزوار، یزد، تبریز، کرمان، شیراز و غیر اینها یافت می شود. بعضی از آنها در مرکز بین النهرین و جنوب آن و در ماوراءالنهر، صحرای شام و در هند و جنوب فرانسه و ناحیه شرقی چین و نیز اکثر نقاط آمریکا یافت شده است. ضخامت این طبقه رسوبی در بعضی از نقاط به صدها متر می رسد، هم چنان که در زمین تهران متجاوز از چهارصد متر است. از این بیان، دو نتیجه دست می دهد: یکی اینکه سطح زمین در عهدی نه چندان دور، مجرای سیل های مهیب و عظیم بوده که چه بسا معظم نقاط روی زمین را پوشانده است. نتیجه دوم اینکه طغیان و طوفان آب - از نظر ضخامت قشر رسوبی در

بعضی از اماکن - نه در یک نوبت بوده است و نه در یک سال و چند سال، بلکه این حوادث به طور دایم و مکرر در طول صدها سال بوده است و در هر نوبتی که طوفانی رخ می‌داده، یا سیلی برمی‌خاسته، یک طبقه رسوبی در محل پدید می‌آمده است و چون حادثه تمام می‌شد و فروکش می‌کرد، طبقه‌ای از خاک روی آن طبقه رسوبی را می‌پوشاند و باز اگر سیل و طوفانی برمی‌خاست، روی آن طبقه خاکی، طبقه‌ای رسوبی بر جای می‌نهد. همچنین این نتیجه به دست می‌آید که اختلاف طبقات رسوبی در خُردی و درشتی ریگ‌هایش به ما می‌فهماند که سیل‌ها و طوفان‌ها از نظر شدت و ضعف مختلف بوده‌اند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰: ۲۶۷-۲۶۶).

۴-۱-۳) طبقات رسوبی عامل پیدایش قشرها و طبقات ژئولوژی

طبقات رسوبی عادتاً باید به شکل افقی پدید آیند، ولی گاهی می‌شود که اجزای متراکم رسوبی تحت فشارهای بسیار شدید، فشاری که یا از سمت بالا بر او وارد می‌شود و یا در اثر عوامل درونی زمین از پایین بر آن وارد می‌شود، به تدریج از شکل افقی درمی‌آید و دایره‌ای شکل می‌شود. البته چنین چیزی در زمان‌های کوتاه رخ نمی‌دهد، بلکه وقتی ممکن است رخ دهد که میلیون‌ها سال ادامه یابد و پیدایش کوه‌ها و سلسله‌جبال به هم پیوسته‌ای که می‌بینیم بعضی بر بالای بعضی دیگر قرار گرفته‌اند و قلّه برخی از آن سلسله، سر از زیر آب دریاها در آورده است و کوهستان‌ها را تشکیل داده‌اند، در اثر گذشت سال‌هایی بس طولانی بوده است. ما از این مطلب نتیجه می‌گیریم که آنچه از طبقات رسوبی افقی شکل در روی زمین هست، تازه‌ترین پدیده‌های گُره زمین است و دلایل فنی موجود نیز دلالت دارد بر اینکه عمر این طبقات از ده تا پانزده هزار سال قبل از عصر حاضر تجاوز نمی‌کند (ر.ک؛ همان: ۲۶۸-۲۶۷).

۴-۱-۵) سرازیر شدن سیلاب‌ها، علت توسعه و گسترش دریاها

پیدایش قشرهای رسوبی جدید باعث شد که بیشتر دریاها توسعه یابند و زمین‌های اطراف خود را فراگیرند و آب دریاها بالا بیاید و بیشتر سواحل خود را بپوشانند و نقاط بلندی را که در سواحل بوده، از همه اطراف و یا بیشتر اطراف خود، محاصره نماید و آن نقطه مرتفع را به صورت «جزیره و یا شبه جزیره» درآورد. یکی از نمونه‌های این جریان، سرزمین «بریتانیا» است که قبلاً به قاره اروپا

متصل بود و بعدها در اثر این جریان از آن قاره جدا شد و آب بین آن و فرانسه را فراگرفته است. نمونه دیگر دو قاره اروپا و آفریقا است که به وسیله صحرائی به یکدیگر متصل بودند، ولی بعدها در اثر همین جریان یعنی بالا آمدن آب مدیترانه، آن سرزمین خشک زیر آب رفت و دو قاره اروپا و آفریقا از یکدیگر جدا شدند. همه این تحولات در دورانی واقع شده که گفتیم آب دریاها بالا آمده که آن دوران همان دوران وقوع طوفان است. نمونه دیگر آمریکای شمالی است که قبلاً به شمال اروپا اتصال داشته، اما بعد از حادثه طوفان و بالا آمدن آب دریاها از اروپا جدا شده است. حرکات و تحولات داخلی زمین نیز آثار بسزایی در به راه افتادن آبها و مستقر شدن آن در نقاط گودتر زمین داشته است، لذا می‌بینیم بعضی از نقاط زمین که در دوران «استیلای طوفان بر زمین»، دورانی که بیشتر نقاط زمین به صورت دریاچه و دریا درآمد، در زیر آب قرار داشته که رفته رفته آب آن به جاهای دیگر منتقل شد و آن نقطه خشک شده است. یکی از نمونه‌های این جریان همان جنوب سرزمین خوزستان است که سابق زیر آب قرار داشته است و دریای خلیج فارس از آنها به وجود آمده است (ر.ک؛ همان: ۲۶۸-۲۶۹).

۳-۱-۶ عوامل زیاد شدن آبها در زمان طوفان

شواهدی که در فن ژئولوژی آمده، مؤید این احتمال هستند که ریزش باران در اوایل دوره حاضر از ادوار حیات بشر که همان دوره وقوع طوفان باشد، ریزشی غیرعادی بوده است و قطعاً ریزش باران در آن دوره ناشی از تغییرات جوی مهمی بوده که آن تغییرات نیز به طور قطع، خارق‌العاده بوده است؛ یعنی هوا در این دوره بعد از سرمای شدید نسبتاً گرم شده بود و چون بیشتر نیمکره شمالی پوشیده از برف و یخ بوده، احتمال قوی می‌رود که همان یخ‌های دوره سابق بر این دوره هنوز باقی بوده‌اند و در اکثر نقاط منطقه معتدل شمالی در مرتفعات باقی مانده‌اند و حرارت در سطح زمین در دوره متوالی باعث شده باشد که تحول شدیدی در جو و انقلاب عظیمی در بالا رفتن بخار آب به جو به وجود بیاید و ابرهایی بسیار متراکم، غیرعادی و هولناک آورده باشد که این ابرها باران‌هایی شدید، هولناک و بی‌سابقه‌ای باریده باشد. عامل دیگری که باعث شدت این طوفان و سیل شده است و حجم آن را بیشتر کرده این است که همه می‌دانیم منابعی از آب در زیر زمین وجود دارد که پوسته‌ای رسوبی روی آن را پوشانده است و نمی‌گذارد آن آب‌ها به راه بیفتند

و معلوم است که وقتی سیلی عظیم آن پوسته را بشوید، آب های زیرزمینی نیز بیرون آمده، دست به دست سیل ها می دهند و نیروی شکننده آن سیل ها را در تخریب و غرق کردن هر چه بر سر راه دارند، زیادتر می کنند (ر.ک؛ همان: ۲۶۹-۲۷۰).

۳-۱-۷) ابر و باران

علامه ذیل آیه **﴿وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾** (البقره / ۱۶۴) می نویسد: «سحاب (ابر) عبارت است از همان بخار متراکم که باران ها از آن درست می شوند. این بخار مادام که از زمین بالا نرفته و روی زمین افتاده است، ضباب (مه) نام دارد و وقتی از زمین جدا شد و بالا رفت، نامش سحاب یا غیم یا غمام و غیره می شود» (همان، ج ۱: ۴۰۵). علامه می نویسد: «جمله **﴿فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ﴾** (الحجر / ۲۲) اشاره به باران دارد که از ابرها فرو می ریزد. این نیز در مباحث علمی عصر مسلم است که آب موجود در کُره زمین از باران هایی جمع شده که از آسمان فرو ریخته اند، برخلاف قدما که معتقد بودند آب، خود کُره ای است ناقص که بیشتر سطح کُره زمین را پوشانده است و خود یکی از عناصر چهارگانه است» (همان، ج ۱۲: ۱۴۶).

علامه ذیل قسمتی از آیه ۱۶۴ سوره بقره یعنی عبارات **﴿وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ﴾** راجع به اهمیت آب و چگونگی پیدایش باران و بارش آن می نویسد: «حقیقت آب باران عبارت است از عناصر مختلفی که در آب دریا و غیره هست و در اثر تابش خورشید بخار گشته، به خاطر حرارتی که به خود گرفته، به آسمان می رود تا جایی که به لایه ای از هوای سرد برسد. در آنجا مبدل به آب گشته، ذرات آب به یکدیگر متصل و به صورت قطره درمی آیند. اگر قبل از متصل شدن، یعنی همان موقع که به صورت پودر بود، یخ نزنند و بعد به هم متصل شوند، به صورت برف سرازیر می گردد و اگر بعد از اتصال، پودر و قطره شدن یخ بزند، به صورت تگرگ پایین می آید. پایین آمدن باران، برف و تگرگ به خاطر این است که وزنش از وزن هوا سنگین تر است» (همان، ج ۱: ۴۰۴).

۸-۱-۳) آسمان و زمین

علامه در چندین جای تفسیر *المیزان* پیرامون آسمان و زمین و چگونگی خلقت آنها و نیز ویژگی‌هایی آنها با توجه به آیات قرآن بحث کرده است. علامه، «مدّ ارض» در آیه ﴿وَالْأَرْضَ مَدَدْنَا﴾ (الحجر/ ۱۹) را به معنای گستردن طول و عرض زمین می‌داند و پیرامون علت این امر بیان می‌کند که اگر خدای تعالی زمین را گسترده نمی‌کرد و از سلسله‌های جبال پوشیده می‌شد، صلاحیت کشت و زرع و سکونت را نداشت و جانداران کمال حیات خود را نمی‌یافتند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲: ۱۳۹-۱۳۸).

علامه پیرامون حرکت وضعی و انتقالی زمین نیز در چند آیه که مربوط به بحث بوده، نظراتی داده است. ایشان ذیل آیه ﴿وَكَايِنٌ مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾ (یوسف/ ۱۰۵) می‌نویسد: «اگر عبارت ﴿يَمُرُّونَ عَلَيْهَا﴾ را حمل بر تصریح (و مرور معمولی) کنیم، نه کنایه از دیدن و اعراض کردن، در این صورت، جمله مذکور از ادله فرضیه هیأت جدید خواهد شد که می‌گوید زمین دارای حرکت وضعی و انتقالی است؛ زیرا از آن استفاده می‌شود که بشر به وسیله حرکت انتقالی و وضعی زمین از اجرام آسمانی عبور می‌کند و می‌گذرد نه آن طور که حسّ ما می‌پندارد که زمین ما ایستاده و اجرام بر ما می‌گذرند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱: ۲۷۵).

همچنین ایشان ذیل آیه ﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ﴾ (النمل/

۸۸) می‌نویسد: «پیرامون این آیه چندین قول وجود دارد که دو تای آن بدین قرار است: یکی اینکه این آیه را حمل کرده‌اند بر حرکت جوهری و اینکه تمام موجودات با جوهره ذات خویش به سوی غایت وجود خود در حرکت هستند. این همان معنای حشر و رجوع به خدای سبحان است. این معنا از نظر اشاره ای که در جمله ﴿تَحْسَبُهَا جَامِدَةً﴾ هست، به اینکه همین امروز که قیامت به پا نشده، متحرک هستند، مناسب‌ترین معنا است، برای اینکه نمی‌شود روز قیامت را هم برای جامد دیدن کوه‌ها ظرف گرفت و هم برای حرکت آنها چون ابر. قول دوم اینکه این آیه را حمل کرده‌اند بر حرکت انتقالی زمین. این معنا از نظر آیه - فی نفسها - معنای خوبی است، جز اینکه دو تا اشکال

متوجه آن می شود، اول اینکه بنا بر این معنا، آیه شریفه از ماقبل و مابعد خود بریده و غیرمربوط می شود، چون هم ماقبل آن و هم مابعد آن راجع به قیامت بود، دوم اینکه با این بریدگی، اتصال جمله «إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ» به ماقبل آن نیز به هم می خورد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۵: ۴۰۳-۴۰۲).

علامه پیرامون «رَتَق» و «فَتَق» آسمان و زمین و چگونگی آن و نیز ارتباط آن با توحید خداوند در ربوبیت می نویسد: «اجرام فلکی و زمین که ما بر روی آن هستیم، هر چند که عمر ناچیز ما اجازه نمی دهد تمام حوادث جزئی را که در آن صورت می گیرد، ببینیم و یا بدو خلقت زمین و نابود شدنش را شاهد باشیم، لیکن اینقدر می دانیم که زمین از ماده تکون یافته است و تمامی احکام ماده در آن جریان دارد و زمین از احکام ماده مستثنی نیست. از همین راه که مرتب جزئیاتی از زمین جدا گشته، به صورت مرکبات و موالید جلوه می کنند و همچنین موالیدی که در جو پدید می آید، ما را راهنمایی می کند بر اینکه روزی همه این موجودات منفصل و جدای از هم، منظم و متصل به هم بودند؛ یعنی یک موجود بوده که دیگر امتیازی میان زمین و آسمان نبوده، یک موجود رتق و متصل الأجزاء بوده است و بعداً خدای تعالی آن را فتق کرده است و تحت تدبیری منظم و متقن، موجوداتی بی شمار از شکم آن یک موجود بیرون آورده که هر یک برای خود دارای فضیلت ها و آثاری شدند. این آن معنایی است که در یک نظر سطحی و ساده از خلقت این عالم و پیدایش اجزای علوی و سفلی آن به نظر می رسد؛ خلقتی که توأم با تدبیر و نظام جاری در همه اجزای آن است. این نظریه را علم امروز تأیید می کند؛ زیرا علم امروز این معنا را روشن نموده که آنچه از اجرام عالم محسوس ماست، هر یک مرکب از عناصری متعدد و مشترک است که عمری معین و محدود دارد؛ یکی کمتر و یکی بیشتر. این معنا در صورتی درست است که مقصود از رتق آسمان ها و زمین یکی بودن همه و نبودن امتیاز میان ابعاض و اجزای آن باشد که قهراً مراد از فتق هم، جداسازی و متمایز کردن ابعاض آن خواهد بود. اما اگر مراد از رتق آنها این باشد که زمین از آسمان و آسمان از زمین جدا نبود تا چیزی از آسمان به زمین فرود آید و یا چیزی از زمین بیرون شود و مراد از فتق آن، مقابل این معنا باشد، آن وقت معنای آیه شریفه این می شود که آسمان رتق بود؛ یعنی بارانی از آن به زمین نمی بارید، پس ما آسمان را فتق کردیم و از آن پس، باران ها به

سوی زمین باریدن گرفت و زمین هم رَتَق بود؛ یعنی چیزی از آن نمی‌رویید، پس ما آن را فتق کردیم و در نتیجه، روییدن آغاز کرد و با این آیتِ خود، برهان خود را تمام کردیم. در این صورت دیگر آیه شریفه با آن معنایی که علم امروز آن را اثبات می‌کند، ارتباطی ندارد و چه بسا جمله **﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا﴾** (الأنبياء/۳۰) که بعد از آیه مورد بحث قرار دارد، این معنای دوم را تأیید کند. چیزی که هست، در این صورت، برهان آیه شریفه مختصّ مسأله باریدن آسمان و روییدن زمین می‌شود و نظری به سایر حوادث ندارد، به خلاف معنای اول که برهان آیه بر آن معنا شامل همه حوادث می‌شود» (همان، ج ۱۴: ۲۷۹-۲۷۸).

۹-۱-۳) کوه‌ها

علامه ذیل آیه **﴿وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًّا أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾** (الأنبياء/ ۳۱) درباره تأثیر کوه‌ها بر آرامش زمین می‌نویسد: «کلمه «رواسی» به معنای کوه‌هایی است که با سنگینی خود استوار ایستاده‌اند و کلمه «تمید» از «مید» به معنای اضطراب و نوسان در این سو و آن سوست و کلمه «فَجَج» به معنای راه گشاد میان دو کوه است. این آیه دلالت دارد بر اینکه وجود کوه‌ها در آرامش زمین و مضطرب نبودن آن تأثیری مستقیم و مخصوص دارد که اگر نبود، قشر زمین مضطرب می‌شد و پوسته رویی آن دچار ناآرامی می‌گردید» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴: ۲۸۰-۲۷۹).

۱۰-۱-۳) اقلیم و عوامل جغرافیایی عربستان در زمان نزول قرآن

علامه در پایان تفسیر آیات ۲۲۸ تا ۲۴۲ سوره بقره، بحثی علمی پیرامون وضعیت زن در جامعه عربستان عصر نزول قرآن، مطرح می‌کند و در قسمتی از این مباحث با اشاره به وضع جغرافیایی حجاز در زمان نزول می‌نویسد: «عرب از همان زمان‌های قدیم در شبه جزیره عربستان زندگی می‌کرد که سرزمینی بی‌آب و علف و خشک و سوزان بود. عربستان از طرف شمال شرقی به ایران، از طرف شمال به روم، از ناحیه جنوب به شهرهای حبشه و از طرف غرب به مصر و سودان متصل

بودند و عمدهٔ رسوم ایشان توخّش بود که در بین آن رسوم، احیاناً اثری از عادات روم، ایران، هند و مصر قدیم هم دیده می‌شد (همان، ج ۲: ۲۶۷-۲۶۶).

۱۱-۱-۳) حرکت خورشید

علامه ذیل آیهٔ ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ (یس / ۳۸) می‌گوید: «حال بینیم معنای جریان و حرکت خورشید چیست؟ از نظر حس اگر حساب کنیم، حس آدمی برای آفتاب اثبات حرکت می‌کند، حرکتی دورانی پیرامون زمین، اما از نظر بحث‌های علمی قضیهٔ درست به عکس است؛ یعنی خورشید دور زمین نمی‌چرخد، بلکه زمین به دور خورشید می‌گردد. نیز اثبات می‌کند که خورشید با ستاره‌هایی که پیرامون آن هستند، به سوی ستارهٔ «نسر ثابت» حرکتی انتقالی دارند. به هر حال، حاصل معنای آیهٔ شریفه این است که آفتاب پیوسته در جریان است، مادامی که نظام دنیوی بر حال خود باقی است تا روزی که قرار گیرد و از حرکت بیفتد و در نتیجه، دنیا خراب گشته، این نظام باطل گردد. البته آیهٔ شریفه به گونه‌ای دیگر نیز قرائت شده است و آن قرائت منسوب به اهل بیت (ع) و بعضی دیگر غیر از اهل بیت است و در این قرائت به جای لام در «لِمُسْتَقَرٍّ» لای نافیه آمده است و خوانده‌اند: «الشَّمْسُ تَجْرِي لَأَمْسْتَقَرٍّ لَهَا»؛ «خورشید حرکت می‌کند و هیچ گاه ساکن نمی‌شود»، ولی معنای اولی هم سرانجام به این معنا برمی‌گردد و اما اینکه بعضی جریان خورشید را بر حرکت وضعی خورشید به دور مرکز خود حمل کرده‌اند، درست نیست، چون خلاف ظاهر جریان است؛ زیرا جریان دلالت بر انتقال از مکانی به مکانی دیگر دارد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۷: ۸۹).

۱۱-۱-۳) بادها

علامه در المیزان در چندین مورد پیرامون باد، کارکرد آن و فواید آن در زمین بحث کرده است. علامه معتقد است که آیاتی مانند ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ...﴾ (الحجر / ۲۲)؛ ﴿...وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ﴾ (الحجر / ۱۹)؛ ﴿وَالْجِبَالِ أَوْتَادًا﴾ (التبأ / ۷) از حقایق علمی خبر داده‌اند که در روزهای نزول قرآن در هیچ جای دنیا اثری از آن حقایق علمی وجود نداشته است و بعد از چهارده

قرن و بعد از بحث‌های علمی طولانی بشر موفق به کشف آنها شده است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۶۵). علامه ذیل آیه ۲۲ سوره حجر که می‌فرماید: ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّیَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾ می‌نویسد: «امروزه در مباحث گیاهشناسی مسلم شده که مسأله نر و مادگی در تمام گیاهان هست و بادها در وزش خود ذراتی از گرده گل گیاه نر را به گیاه ماده منتقل می‌کند و آن را بارور می‌سازد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲: ۱۴۶).

علامه پیرامون تشریح جریان باد و فواید و آثار آن می‌نویسد: «منظور از تصریف بادها در آیه ﴿وَتَصْرِيفِ الرِّیَاحِ﴾ (البقره/ ۱۶۴) این است که بادها را به وسیله عواملی طبیعی از این طرف به آن طرف بگرداند. مهم‌ترین آن عوامل این است که اشعه نور که از چشمه نور (یعنی آفتاب) بیرون می‌شود و در هنگام عبور از هوا به خاطر سرعت بسیار، تولید حرارت می‌کند در نتیجه، هوا به خاطر حرارت، حجم آن زیادتر و وزنش کمتر می‌شود و نمی‌تواند هوای سردی را که بالای آن و یا مجاور آن قرار دارد، به دوش بکشد، لاجرم هوای سرد داخل در هوای گرم شده، به شدت آن را کنار می‌زند و هوای گرم قهراً بر خلاف جریان هوای سرد به حرکت درمی‌آید و این جریان همان است که ما نامش را باد می‌گذاریم. نتایج این جریان که دو جور هوا برخلاف مسیر یکدیگر دارد، بسیار است که یکی از آنها تلقیح گیاهان است و یکی دیگر دفع آلودگی هوا و عفونت‌هایی است که داخل هوا می‌شود و سوم انتقال ابرهای آبستن از اینجا به آنجاست و دیگر فواید...» (همان، ج ۱: ۴۰۳ و نیز، ر.ک؛ همان، ج ۱۸: ۱۵۶).

۲-۳) جغرافیای تاریخی (Historical Geography)

جغرافیای تاریخی از فروع جغرافیای طبیعی یا جغرافیای بشری نیست و آن جغرافیای گذشتگان همراه با جوانب طبیعی و بشری است؛ یعنی جغرافیای تاریخی در مطالعات خود تنها محدود به شرایط طبیعی نیست، بلکه به مطالعه فعالیت‌های بشری نیز می‌پردازد. به طور کلی، جغرافیای تاریخی، از فروع جغرافیای طبیعی است و جغرافیای بشری را نیز در بر می‌گیرد؛ زیرا آن مطالعه کامل جغرافیای طبیعی و بشری است، ولی آن متعلق به گذشته است و به همین دلیل، نام تاریخ را

روی آن گذاشته‌اند (ر.ک؛ محمود محمدین، بی تا: ۵۵) بیشترین کارکرد این علم، در بررسی قصه‌های قرآن است.

قرآن در آیات متعدّد به سیر و سیاحت در زمین تأکید کرده است (مثلاً؛ آل عمران/ ۱۳۷، النحل/ ۳۶، الأنعام/ ۱۱، التمل/ ۶۹، العنکبوت/ ۲۰، الروم/ ۹ و ۴۲، یوسف/ ۱۰۹، الحج/ ۴۶، فاطر/ ۴۴، غافر/ ۲۱ و ۸۲ و محمد/ ۱۰). مسلماً اگر مطالعه تاریخ پیشینیان بدون شناخت زمان و مکان مورد توجه قرآن بود، لزومی نداشت که به سیر و سیاحت در زمین فرمان دهد. طبیعی است که لازمه سیر و سیاحت تاریخی در زمین، شناخت جغرافیای تاریخی است. از آنجا که مناطق مختلف تاریخی به مرور زمان دچار دگرگونی‌های فراوان گردیده، حتی بسیاری از آثار باستانی پیامبران و تمدن‌هایی را که به وجود آورده‌اند، در زیر خاک پنهان شده‌اند و یا اسامی آنها تغییر یافته است، لازم است که با استفاده از کتاب جغرافیایی قدیم و نیز کشفیات باستان‌شناسان برای شناخت جغرافیای تاریخی قرآن کمک گیریم. اهمیت شناخت جغرافیای تاریخی وقتی روشن می‌شود که بدانیم در گذشته به علت عدم شناخت جغرافیای تاریخی قرآن، مفسران و مورخان اماکن گوناگونی را برای هر یک از قصص قرآن ذکر کرده‌اند، چنان که برای محل فرود کشتی نوح و غار اصحاب کهف نقاط مختلفی را نقل کرده‌اند که بعضی از آنها با آیات قرآنی منطبق نیست و باید محققان تاریخ، تحقیقات جغرافیایی در باب آنها انجام دهند (ر.ک؛ بی آزار شیرازی، ۱۳۸۰: ۷-۶).

علامه طباطبائی نیز در چندین مورد، ذیل قصص قرآن مباحثی مربوط به جغرافیای تاریخی بیان کرده است، هرچند اشاره‌ای به اصطلاح «جغرافیای تاریخی» نکرده است. اینجا به ذکر ۱۱ مورد از این مباحث در تفسیر المیزان پرداخته می‌شود.

۱-۲-۳) ذوالقرنین

علامه ذیل آیه ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا...﴾ (الکهف/ ۸۶) می‌گوید: «مراد از مغرب آفتاب، آخر معموره آن روز از ناحیه غرب است، به دلیل اینکه می‌فرماید: ﴿وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا﴾. مفسران گفته‌اند که منظور از «عَيْنٍ حَمِئَةٍ»،

چشمه ای دارای گِل سیاه، یعنی لجن است، چون حماة به معنای آن است و مقصود از عین، دریا است، چون بسیار می شود که این کلمه به دریا هم اطلاق می گردد و مقصود از اینکه فرمود «آفتاب را یافت که در دریایی لجن دار غروب می کرد»، این است که به ساحل دریایی رسید که دیگر ماورای آن خشکی امید نمی رفت و چنین به نظر می رسد که آفتاب در دریا غروب می کند، چون انتهای افق بر دریا منطبق است. بعضی هم گفته اند چنین چشمه لجن داری با دریای محیط، یعنی اقیانوس غربی که جزایر خالدات در آن است، منطبق است و جزایر مذکور همان جزایری است که در هیأت و جغرافیای قدیم مبداء طول به شمار می رفت و بعدها غرق شده است و فعلاً اثری از آنها نمانده است. جمله «فِي عَيْنٍ حَمِيَّةٍ» به صورت «عَيْنٍ حَامِيَّةٍ» یعنی حاره (گرم) نیز قرائت شده که در این صورت دریای حار با قسمت استوایی اقیانوس کبیر که مجاور آفریقا است، منطبق می گردد و بعید نیست که ذوالقرنین در رحلت غربی خود به سواحل آفریقا رسیده باشد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳: ۳۶۰-۳۶۱).

علامه پیرامون «سد ذوالقرنین» می گوید: «مورخان و ارباب تفسیر در این باره سخنانی بر حسب اختلاف نظریه خود در تطبیق داستان دارند:

الف) بعضی گفته اند: سد مذکور در قرآن همان دیوار چین است. آن دیوار طولانی میان چین و مغولستان حایل شده است و یکی از پادشاهان چین به نام «شین هوانک تی» آن را بنا نهاده تا جلو هجوم های مغول را به چین بگیرد. طول این دیوار سه هزار کیلومتر، عرض آن ۹ متر و ارتفاع آن پانزده متر است که همه با سنگ چیده شده است و در سال ۲۶۴ قبل از میلاد شروع و پس از ده و یا بیست سال خاتمه یافته است. پس ذوالقرنین همین پادشاه بوده است. علامه در نقد این نظر می گوید این مورخان توجه نکرده اند که اوصاف و مشخصاتی که قرآن برای ذوالقرنین ذکر کرده است و سدی که قرآن بنای آن را بدو نسبت داده، با این پادشاه و این دیوار چین تطبیق نمی کند، چون در باره این پادشاه نیامده که به مغرب اقصی سفر کرده باشد و سدی که قرآن ذکر کرده، میان دو کوه واقع شده است و در آن قطعه های آهن و قطر یعنی مس مذاب به کار رفته بود و دیوار بزرگ چین که سه هزار کیلومتر است، از کوه و زمین همین طور هر دو می گذرد و میان دو کوه

واقع نشده است و دیوار چین با سنگ ساخته شده است و در آن آهن و قطری به کاری نرفته است» (همان، ج ۱۳: ۳۸۲-۳۸۱).

۳-۲-۲) مجمع‌البحرین

علامه می‌گوید در مورد این که مجمع‌البحرین کجاست نظر برخی مفسران این است که منتهی‌الیه دریای روم (مدیترانه) از ناحیه شرقی و منتهی‌الیه خلیج فارس از ناحیه غربی است. علامه به موجب این گفته مفسران نتیجه می‌گیرد که مقصود از مجمع‌البحرین، آن قسمت از زمین است که به یک اعتبار، در آخر شرقی مدیترانه و به اعتبار دیگر، در آخر غربی خلیج فارس قرار دارد و به نوعی مجاز، آن را محل اجتماع دو دریا خوانده‌اند (ر.ک؛ همان: ۳۳۹).

۳-۲-۳) روم و آذنی‌الأرض

علامه ذیل آیه ﴿غَلِبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ...﴾ (الروم/۳-۲) می‌گوید: «کلمه «روم» نام اقوامی از انسان‌هاست که در ساحل مدیترانه در غرب آسیا زندگی می‌کنند. این اقوام در آن ایام امپراطوری وسیع و بزرگی تشکیل داده بودند، به طوری که دامنه آن تا حدود شامات توسعه یافته بود. در ایام نزول این سوره، جنگی بین این امپراطوری و امپراطوری ایران در سرزمینی میان شام و حجاز درگرفت و روم از ایران شکست خورد و ظاهراً مراد از کلمه «أرض» سرزمین حجاز و مراد از ﴿أَدْنَى الْأَرْضِ﴾ نزدیکی‌های این سرزمین است و الف و لام در کلمه «الأرض» الف و لام عهد است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۶: ۱۵۵). ناگفته نماند که اخیراً با رشد و شکوفایی مطالعات جغرافیایی ثابت شد که ﴿أَدْنَى الْأَرْضِ﴾ به معنای زمینی است که از نظر جغرافیایی پست‌ترین نقطه روی زمین است؛ یعنی جنگ ایران و روم در کنار بحرالمیت درگرفته، این مکان گودترین جای کره زمین یا حتی گودتر از همه دریاها و اقیانوس‌هاست» (ر.ک؛ طباطبائی امین، ۱۳۹۱: ۸۰).

۴-۲-۳) سرزمین یاجوج و ماجوج

علامه پیرامون اینکه سرزمین یاجوج و ماجوج کجا بوده، می‌نویسد: «تاریخ آن روز جهان هم اتفاق دارد، بر اینکه ناحیه شمال شرقی از آسیا که ناحیه احداب و بلندی‌های شمال چین باشد، موطن و محل زندگی امتی بسیار بزرگ و وحشی بوده است. امتی که مدام رو به زیادی نهاده، جمعیت ایشان فشرده‌تر می‌شد. این امت همواره بر امت‌های مجاور خود مانند چین حمله می‌بردند و چه بسا در همانجا زاد و ولد کرده، به سوی بلاد آسیای میانه و خاورمیانه سرازیر می‌شدند و چه بسا که در این کوه‌ها به شمال اروپا نیز رخنه می‌کردند. بعضی از ایشان طایفه‌هایی بودند که در همان سرزمین‌هایی که غارت کردند، سکونت نموده، متوطن می‌شدند که اغلب سکنته اروپای شمالی از آنهایند و در آنجا تمدنی به وجود آوردند و به زراعت و صنعت می‌پرداختند و بعضی دیگر برگشته به همان غارتگری خود ادامه می‌دادند. بعضی از مورخان گفته‌اند که یاجوج و ماجوج امت‌هایی بوده‌اند که در قسمت شمالی آسیا از تبت و چین گرفته تا اقیانوس منجمد شمالی و از ناحیه غرب تا بلاد ترکستان زندگی می‌کردند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳: ۳۸۱-۳۸۰).

۵-۲-۳) سرزمین مقدس

علامه ذیل آیه ﴿يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ...﴾ (المائدة/ ۲۱) می‌نویسد: «در این آیه، خدای سبحان سرزمین مورد نظر خود را به قداست، توصیف کرده است و مفسران مقدس بودن آن سرزمین را تفسیر کرده‌اند به سرزمینی که به خاطر سکونت انبیاء و مؤمنان در آن مطهر از شرک است. در قرآن کریم چیزی که این کلمه را تفسیر کند و به ما بفهماند چرا آن سرزمین مقدس است، وجود ندارد. آنچه که ممکن است در این باب مورد استفاده قرار گیرد، آیه شریفه ﴿إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ...﴾ (الإسراء/ ۱)، و آیه شریفه ﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا...﴾ (الأعراف/ ۱۳۷) است که هر دو آیه پیرامون مسجد اقصی است و آن را سرزمین مبارک معرفی کرده است و معلوم است که مبارک بودن آن جز برای این نبوده که خدای عز و جل خیر کثیر در آن سرزمین قرار داده بود و منظور از خیر کثیر جز اقامه دین و از بین بردن قدارت شرک نمی‌تواند باشد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۵:

۲۸۸). علامه در جای دیگر می‌گوید: «مقصود از زمینی که مأمور شدند در آنجا سکونت نمایند، سرزمین مقدسی است که به حکم آیه شریفه ﴿ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ (المائده/ ۲۱) و آیاتی دیگر، خداوند برای آنان مقدر فرموده بود. هم‌چنان که از سیاق برمی‌آید که مراد از کلمه «أرض» در آیه قبلی، مطلق روی زمین و یا خصوص سرزمین مصر می‌باشد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳: ۲۱۹).

۶-۲-۳) چگونگی سرزمین عاد

علامه در مورد اینکه سرزمین عاد چه ویژگی‌هایی داشته، می‌گوید: «بعضی از مفسران گفته‌اند عذاب زیر و رو شدن مربوط به سرزمین آن قوم و مردم حاضر در آن سرزمین بوده است و سنگباران شدن مربوط به مردمی از آن قوم بوده که آن روز در سرزمین خود حاضر نبودند. بعضی دیگر گفته‌اند باران سنگ نیز در همان قریه بوده است و در همان لحظه‌ای بوده که جبرئیل قریه را بلند کرده تا پشت رو به زمین بزند. بعضی دیگر گفته‌اند سنگباران در همان قریه واقع شده، اما بعد از زیر و رو شدن، تا تشدید در عذاب آنان باشد. لیکن به نظر ما، همه این اقوال، تحکم (بدون دلیل سخن گفتن) است؛ زیرا در عبارت آیات قرآنی دلیلی بر هیچ یک از آنها وجود ندارد. از آیه شریفه ﴿فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ﴾ (الحجر/ ۷۳) برمی‌آید که غیر از خسف و غیر از سنگباران شدن، عذاب صیحه نیز بر آنان نازل شده، حال وضع چگونه بوده است و چرا سه جور عذاب بر آنان نازل شده، با اینکه برای نابودیشان یکی از آنها کافی بوده است، ولی بر حسب تئوری و فرض می‌توان احتمال داد که در نزدیکی آن سرزمین کوهی بلند بوده که آتشفشان شده است و در اثر انفجارش صدایی مهیب برخاسته است و در اثر شدت فوران، سنگ‌ها بر سر قریه باریدن گرفته است و زلزله بسیار مهیبی رخ داده که زمین زیر و رو شده است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰: ۳۴۳-۳۴۴).

۳-۲-۷) مراد از ﴿إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ﴾

علامه ذیل آیه ﴿إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾ (الفجر / ۸-۷) می‌گوید: «ظاهر دو آیه مورد بحث این است که «إِرْم» نام شهری برای قوم عاد بوده است؛ شهری آباد و بی‌نظیر و دارای قصرهای بلند و ستون‌های کشیده که در زمان نزول این آیات اثری از آنان باقی نمانده بود و آثار آنها به کلی از بین رفته بود و هیچ دسترسی بر جزئیات تاریخ آنها نمانده بود. البته ممکن است چیزی از تاریخ آنان در افسانه‌ها آمده باشد، ولی مدرک قابل اعتمادی ندارد، تنها خاطره قابل اعتمادی که از آنها بر جای مانده، همین مقداری است که قرآن کریم نقل کرده است و به طور اجمال می‌فهماند که قوم عاد بعد از قوم نوح بودند و در احقاف زندگی می‌کردند و مردمی درشت هیكل و نیرومند و در عهد خود از سایر اقوام متمدن‌تر بودند، شهرهایی آباد و خرم و زمین‌هایی حاصل‌خیز و باغ‌هایی از خرما و انواع زراعت‌ها داشتند و در بین اقوام دیگر، مقامی ارجمند داشتند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰: ۲۸۰).

۳-۲-۸) سرزمین احقاف

علامه می‌گوید: «کلمه «احقاف» نام سرزمینی است که قوم عاد در آن زندگی می‌کرده‌اند. آنچه یقین به نظر می‌رسد، این است که این سرزمین در جنوب جزیره‌العرب بوده، ولی امروز هیچ اثری از آن قوم در آن باقی نمانده است. اینکه در چه نقطه از جنوب واقع بوده، اختلاف هست. بعضی گفته‌اند در بیابانی بوده بین عمان و مهرة. بعضی گفته‌اند ریگزار است که بین عمان و حضرموت واقع شده است. بعضی دیگر گفته‌اند ماسه‌های لب دریای قریه شجره است و شجره محلی است در سرزمین یمن و بعضی...» (همان، ج ۱۸: ۲۱۰).

۳-۲-۹) سرزمین عاد، قوم هود

علامه می‌گوید: «قوم عاد مردمی عرب از انسان‌های ماقبل تاریخ بوده‌اند. این اقوام در جزیره زندگی می‌کرده‌اند و آن‌چنان منقرض شده‌اند که نه خبری از آنها باقی مانده است و نه اثری، و

تاریخ از زندگی آنان جز قصه‌هایی که اطمینانی به آنها نیست، ضبط نکرده است و در تورات موجود نیز نامی از آن قوم برده نشده است و آنچه قرآن کریم از سرگذشت این قوم آورده، چند کلمه است. یکی اینکه قوم عاد، مردمی بوده‌اند که در «احقاف» زندگی می‌کردند و احقاف، بیابانی بوده بین عمان و سرزمین مهره (واقع در یمن و بعضی گفته‌اند: بیابان شنزار ساحلی بوده بین عمان و حضرموت و مجاور سرزمین ساحلی شجر. ضحاک نیز گفته: احقاف نام کوهی است در شام. از آیه ۲۰ سوره قمر، آیه ۷ سوره الحاقه استفاده می‌شود که آنها مردمی بوده‌اند بلندقامت و از آیه ۶۹ سوره اعراف برمی‌آید که مردمی بوده‌اند بسیار فربه و درشت هیكل، و از آیه ۱۵ سوره سجده و آیه ۱۳۰ سوره شعراء برمی‌آید مردمی بوده‌اند سخت نیرومند و قهرمان و از آیات سوره شعراء و سوره‌هایی غیر آن برمی‌آید که این قوم برای خود تمدنی داشته‌اند و مردمی مترقی بوده‌اند، دارای شهرهایی آباد و سرزمینی حاصل‌خیز و پوشیده از باغ‌ها و نخلستان‌ها و زراعت‌ها بوده‌اند و در آن عصر مقامی برجسته داشته‌اند و در پیشرفتگی و عظمت تمدن آنان همین بس که در سوره فجر دربارهٔ آنان فرموده: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادِ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾ (الفجر / ۸-۷) و این قوم به طور دوام، غرق در نعمت خدا و متنعم به نعم او بودند تا اینکه وضع خود را تغییر دادند و مسلک بُت‌پرستی در بین ایشان ریشه دوانیده است و در هر مرحله‌ای برای خود بُتی به عنوان سرگرمی ساختند و در زیر زمین مخزن‌های آب درست کردند، به امید اینکه جاودانه خواهند بود» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰: ۳۰۸-۳۰۷).

۱۰-۲-۳) کوه جودی کجاست؟

علامه می‌گوید: «برخی گفته‌اند این کوه در دیار «بکر» واقع شده که سرزمینی است در «موصل» و متصل است به کوه‌های «ارمینیه» که تورات آن کوه‌ها را جبال آرات نامیده است. برخی گفته‌اند جودی کوهی است در جزیره‌ای که کشتی نوح بر روی آن قرار گرفت و این کوه در تورات، کوه آرات نامیده شده است. صاحب کتاب «مراسد الإطلاع» گفته که کلمه «جودی» - با تشدید حرف یا - نام کوهی است مشرف بر جزیره ابن‌عمر و این جزیره در شرق دجله از سرزمین‌های موصل واقع شده است» (همان: ۲۷۱). علامه در جای دیگر می‌گوید: «کلمه «جودی» به معنای مطلق کوه، زمین سنگی و سخت است، ولی بعضی گفته‌اند کلمه مذکور بر همه کوه‌های

دنیا اطلاق نمی شود، بلکه نام کوه معینی در سرزمین موصل است و این کوه معین در یک رشته‌جبال واقع شده که آخرش به سرزمین «ارمینیه» منتهی می‌شود که به سلسله‌جبال «آارات» معروف است» (همان: ۲۳۰).

۱۱-۲-۳) موقعیت جغرافیایی غار اصحاب کهف

علامه ذیل آیه ﴿وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِّنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدَىٰ وَمَن يُضِلِّ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْسِدًا * وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَكَلِمَاتٍ مِّنْهُمْ رُغْبًا﴾ (الکھف/ ۱۸-۱۷)، بحث مفصلی راجع به دهانه غار اصحاب کهف و نیز نقد دیدگاه‌های مفسران پیش کشیده است که خلاصه آن چنین است: «خدای سبحان با این بیان کوتاه، چند معنا را فهمانده است. اولاً غار اصحاب کهف در جهت شرقی و غربی نبوده که از شعاع آفتاب فقط یک وعده، صبح و یا بعد از ظهر، استفاده شود، بلکه ساختمان غار، قطبی بوده است؛ یعنی درب غار به طرف قطب جنوبی بوده است که در این صورت هم هنگام طلوع و هم هنگام غروب آفتاب، شعاع آفتاب به داخل آن می‌تابیده است. ثانیاً آفتاب به خود اصحاب کهف نمی‌تابیده است، چون از در غار دور بودند و در فضای وسیع غار قرار داشتند. بدین وسیله، خداوند ایشان را از حرارت آفتاب، دگرگون شدن رنگ و رویشان و پوسیده شدن لباس‌هایشان حفظ فرموده است. ثالثاً اصحاب کهف در خواب خود راحت بوده‌اند؛ زیرا هوای خوابگاه ایشان حبس نبوده، بلکه همواره در فضای غار از طرف شرق و غرب در جریان بوده است و اصحاب غار هم در گذرگاه این گردش هوا قرار داشته‌اند و بعید نیست که از نکره آمدن «فجوة» نیز این یعنی دور بودن از شعاع آفتاب استفاده و گفته شود که نکره بودن «فجوة» دلیل بر این است که چیزی در کلام حذف شده است و تقدیرش این بوده: «وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ لَا يُصِيبُهُمْ فِيهِ شُعَاعُهَا» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳: ۲۵۵-۲۵۴).

علامه در ادامه به نقد دیدگاه برخی از مفسران مانند طبرسی، فخر رازی و آلوسی می‌پردازد و می‌گوید: «این افراد گفته‌اند که درب غار روبه‌روی قطب شمال بوده که هم جهت با ستاره‌های بنات‌النّعش است و قهراً دست راست آن به طرف مغرب نگاه می‌کند و شعاع آفتاب در هنگام طلوع آن بدانجا می‌افتد و طرف چپش به مشرق نگاه می‌کند و آفتاب در هنگام غروب خود بدانجا می‌تابد. البته این در صورتی صحیح است که مقصود از طرف راست و چپ غار، راست و چپ برای کسی باشد که می‌خواهد وارد آن شود، نه کسی که در داخل آن نشسته است. معمول در اعتبار چپ و راست در خصوص غار، خانه، خیمه و هر چیز دیگری که دارای درب است، این است که چپ و راست شخصی را که از آن بیرون می‌شود، در نظر بگیرند نه شخصی که وارد آن می‌شود؛ زیرا اولین احساسی که انسان نسبت به احتیاج اعتبار جهات دارد، احتیاج خودش به این جهات است، آنچه که بالای سرش قرار دارد بالا، و آنچه پایین پایش است پایین، آنچه پیش رویش قرار دارد، جلو، آنچه پشت سرش است، عقب، آنچه در سمت قوی تر بدنش، یعنی سمت راست او قرار دارد، یمین (راست) و آنچه در طرف مخالف آن قرار گرفته، یسار (چپ) نامیده شده است. بعد از این احساس، اگر احتیاج پیدا کرد به اینکه جهات مذکور را در چیز دیگری اعتبار نماید و تعیین کند، خودش را جای آن چیز قرار داده، آنچه از اطراف آن چیز با اطراف خودش منطبق می‌شود، همان را جهت آن می‌نامد؛ مثلاً جلو و نمای آن چیز را با روی خود منطبق کرده، پشت خود را پشت آن، راستش را راست آن و چپش را چپ آن اعتبار می‌کند و چون روی خانه و نمای خیمه و هر چیزی که درب دارد، همان طرفی است که درب در آن طرف قرار گرفته است. قهراً دست چپ و راست خانه هم چپ و راست کسی خواهد بود که از خانه بیرون می‌آید، نه کسی که داخل می‌شود. بنابراین، غار اصحاب کهف با آن توصیفی که قرآن کریم از وضع جغرافیایی آن کرده، جنوبی خواهد بود؛ یعنی در غار به طرف قطب جنوب بوده است، نه آن طور که مفسران گفته‌اند» (همان: ۲۵۶-۲۵۵).

نتیجه‌گیری

از این تحقیق یافته‌هایی زیر حاصل شده است:

۱- نمی‌توان رویکرد قرآن نسبت به عوامل جغرافیایی را نادیده انگاشت. آیات قرآن کریم به عوامل جغرافیایی توجه خاص دارد و این عوامل را گاهی به شکل روشن، گاه نیمه‌روشن، و گاه نیز به شکل مبهم مطرح کرده است.

۲- علامه طباطبائی در موارد متعدد از علم جغرافیا جهت تفسیر آیات بهره گرفته است.

۳- ایشان شش معیار جهت استفاده از مباحث جغرافیایی دارند: الف) هماهنگی مطلب علمی با سیاق آیه. ب) هماهنگی مطلب علمی با معنای لغوی کلمات قرآن. ج) هماهنگی مطلب علمی با ظاهر آیه. د) هماهنگی مطلب علمی با معنای کنایی یا صریح آیه. ه) توجه به اختلاف قرائت در استفاده از مطالب علمی و نیز استفاده از تفسیر قرآن به قرآن در استفاده از مطالب علمی.

۴- علامه در برخی موارد به طور ضمنی، برای تفسیر آیات از مطالب علمی استفاده کرده است و در برخی موارد نیز بعد از مباحث تفسیر در بحثی مجزا به مطالب علمی اشاره کرده است.

۵- علامه طباطبائی در تفسیر آیات بی‌شماری از قرآن کریم، از علم جغرافیا مدد جسته است. ایشان گاه در شاخه جغرافیای طبیعی (مباحثی چون قبله‌یابی، شب و روز، زمین‌شناسی و ...) و گاه در شاخه جغرافیای تاریخی (ذوالقرنین، سرزمین مقدس، ویژگی سرزمین قوم عاد، وضعیت جغرافیایی غار اصحاب کهف) وارد این حوزه علمی شده است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

- احمدی، حبیب‌الله. (۱۳۸۱). *پژوهشی در علوم قرآن*. چاپ چهارم. قم: فاطیما.
- احمدیان، محمدعلی. (۱۳۷۶). «جغرافیای تاریخی چیست؟». *مجله علوم انسانی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*. ش ۳ و ۴. ۱۳۷۶ ش.
- بی‌آزار شیرازی، عبدالکریم. (۱۳۸۰). *باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن*. چاپ سوم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

جودة حسنین، جودة و فتحی محمد أبو عیانة. (بی تا). *قواعد الجغرافیا العامة الطبیعیة و البشريّة*. بی جا: دار المعرفة الجامعیة.

خلف الله، محمد احمد. (۱۹۹۹ م.). *الفن القصصی فی القرآن*. الطبعة الرابعة. بیروت: الإنتشار العربی. رجبی، محمود. (۱۳۸۳). *روث تفسیر قرآن*. چاپ اول. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه. رشیدرضا، محمد بن علی. (۱۹۹۰ م.). *تفسیر المنار*. مصر: هیئة المصریة العامة للکتاب. سیوطی، جلال الدین. (۱۴۲۱ ق.). *الایتقان فی علوم القرآن*. چاپ دوم. بیروت: دار الکتب العربی. صادقی تهرانی، محمد. (۱۳۶۵). *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*. چاپ دوم. قم: انتشارات فرهنگ اسلامی.

طباطبائی امین، طاهره سادات. (۱۳۹۱). «آراء مختلفة حول نظرة القرآن الکریم للعوامل الجغرافیة فی القصص». *مجلة العلوم الإنسانیة الدولتیة*. دانشگاه تربیت مدرس تهران. ش ۱۹.

طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۴۱۷ ق.). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: چاپ پنجم. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیة قم.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تحقیق و مقدمه محمدجواد بلاغی. چاپ سوم. تهران: انتشارات ناصر خسرو.

علوی مهر، حسین. (۱۳۸۴). *آشنایی با تاریخ تفسیر و مفسران*. چاپ اول. قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.

کورانی، علی. (۱۳۸۸). *عصر ظهور*. ترجمه مهدی حقّی. چاپ پانزدهم. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی شرکت چاپ و نشر بین الملل.

محمود محمدین، محمد و طه عثمان الفراء. (۱۴۱۹ ق.). *المدخل إلى علم الجغرافیا والبیئة*. الطبعة الرابعة. بی جا: دار المریخ.

مدرّسی، سید محمدتقی. (۱۴۱۹ ق.). *مین هندی القرآن*. چاپ اول. تهران: دار محبّی الحسین. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه*. چاپ اول. تهران: دار الکتب الإسلامیة. نفیسی، شادی. (۱۳۷۹). *عقل گرایی در تفاسیر قرن چهاردهم*. چاپ اول. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

Encyclopedia Britannica. (1961). Vol. 5. p. 61.